

تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های تاریخی عهد مغول و

ایلخانی

(با تکیه بر تاریخ جهانگشای جوینی، جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله و

تاریخ و صاف)

حسن شهریاری^{۱۵}

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی گرایش ادبیات حماسی دانشگاه قم

چکیده

شرایط سیاسی و اجتماعی عهد مغول - ایلخانی با حضور گسترده اساطیر و حماسه‌های ایرانی در کتاب‌های تاریخی این عهد پیوند دارد. اهداف متفاوت مورخان سبب تحول در کارکرد اسطوره و حماسه شده است. از این رو بررسی تحول در کاربرد اسطوره و حماسه در این منابع و شناخت ظرفیت‌های آن ضروری است. نتایج پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، به شرح ذیل است: الف) جوینی با الهام از شاهنامه، در پی خلق حماسه‌ای مثنوی بوده و برای تحقق اندیشه‌های مغول‌ستیزانه و ایران‌گرایانه خویش از شخصیت‌ها و فضای حماسی بهره برده است. او با زیرکی به تشبیه خوارزمشاهیان به ایرانیان و مغولان به تورانیان، تاریخ را بر مبنای حماسه تأویل کرده و به بازآفرینی نبردهای حماسی ایرانیان پرداخته است؛ ب) رشیدالدین فضل‌الله جایگاه بسزایی در آشنایی بیگانگان با مفاهیم و اندیشه‌های ایران‌شهری دارد. او در پی بسترسازی برای بازآفرینی اندیشه‌های سیاسی ایران باستان از جمله شاه و ایران‌شهر است؛ ج) و صاف با بیان شیوه حکمرانی شاهان اساطیری و تاریخی ایران در صدد فرهنگ‌پذیری و کاهش بدخویی مغولان و ایلخانان است تا از آنان شاهانی با آیین ایرانی تربیت کند. همچنین، و صاف اسطوره و حماسه را برای تفاخر به هنر نویسندگی خویش به خدمت گرفته است.

کلیدواژه: اسطوره، حماسه، جهانگشای جوینی، جامع‌التواریخ، تاریخ و صاف.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۷/۰۳

مقدمه

تاریخ‌نویسی از مهم‌ترین جریان‌های ادبی عصر مغول و ایلخانان است. عشق و علاقه مغولان به ثبت فتوحات خویش و تشویق مورخان به نگارش رویدادها از عوامل اصلی رواج تاریخ‌نویسی است. با ورود اسلام به ایران، اساطیر و حماسه‌ها با تحولات بسیاری از طریق خداینامه به سیرالملوک‌ها و سپس به کتاب‌های تاریخی وارد شدند. اساطیر و حماسه‌ها در روایت تاریخ و بیان دیدگاه مورخان نسبت به شرایط این عهد نقش گسترده‌ای دارند که سبب بروز تحول در کارکرد آن شده است؛ بنابراین، توجه به این تحول و شناخت ظرفیت اساطیر و حماسه‌ها ضروری می‌نماید. استفاده از زبان پیچیده و ادبی و بهره‌گیری از صنایع ادبی در آثار مصنوع و حتی بعضی از آثاری که به نثر ساده تالیف شده‌اند، اقدامی زیرکانه در پروراندن مایه‌های اصیل ایرانی و بیان روایت‌ها در بستر ملی و بنابر موازین ملی و ادغام اسطوره‌های ایرانی و پهلوانان حماسی ایران در بافت روایات تاریخی - سیاسی در بطن حکومت بیگانه است، اما اهمیت موضوع در گوناگونی کاربرد آن از سوی مورخان است. شرایط اجتماعی و سیاسی از عوامل مهم در ایجاد تحول و به کارگیری اساطیر و حماسه‌ها برای تحقق اهداف و اندیشه‌های مورخان است. چنان‌که جوینی اسطوره و حماسه را به منظور اندیشه‌های ایران‌گرایانه و مغول‌ستیزانه به خدمت گرفته و گهگاه با استفاده از ابزار حماسه، رنگ و فضایی حماسی به اثر خود بخشیده است. رشیدالدین فضل‌الله با به کارگیری اندیشه‌های سیاسی ایران باستان در پی ایجاد بستری مناسب برای بازیابی استقلال سیاسی ایران و ایرانیزه کردن ایلخانان است. و صاف نیز با تشبیه شخصیت‌های بیگانه به اسطوره‌های ایرانی به دنبال فرهنگ‌سازی و تربیت حاکمان بیگانه براساس آیین‌های ایرانی است. از این رو، پژوهش حاضر در دو بخش انجام یافته است. در بخش نخست به تحول کاربرد شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی و در بخش دوم به کاربرد اندیشه‌های سیاسی چون شاه، فرّ و ایرانشهر (سرزمین)

س ۲۰ - ش ۷۷ - زمستان ۱۴۰۳ - تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۰۱

پرداخته شده است. یادآور می‌شویم، عناوین به کار رفته برای هر بخش، به معنای مطلق بودن آن اندیشه در منابع عهد مورخ نبوده و نسبی است؛ زیرا در هر دوره نمونه‌هایی از دیگر ویژگی‌ها می‌توان یافت، اما به علت بسامد بالای اندیشه‌ای خاص، به اندیشه غالب عهد وی تبدیل شده که همین علت سبب نام‌گذاری عناوین این پژوهش گردیده است.

روش و سؤال‌های پژوهش

پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی در نظر دارد به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

۱. تحول در کارکرد اسطوره و حماسه در آثار تاریخی عهد مغول و ایلخانی چگونه است؟
۲. چه عواملی سبب تحول در کارکرد اسطوره و حماسه در منابع عهد مغول و ایلخانی شده است؟

پیشینه تحقیق

از جمله آثاری که به اساطیر و حماسه در منابع تاریخی این عهد اشاره کرده‌اند، عبارت‌اند از: گوهری کاخکی (۱۴۰۰)، در بخش‌هایی از *پایداری هویت ایرانی زیر سیطره مغول* به همانندسازی ایلخانان به شاهان اساطیری و باستانی ایران اشاره کرده، اما عمده کار ایشان بر روی منظومه‌های حماسی این عهد است. فضلی‌نژاد (۱۳۹۲)، در مقاله «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان» از تشبیه ایلخانان به کیانیان و تلاش برای انطباق اقدامات آنان با کیانیان سخن می‌گوید. خاتمی و قریشی (۱۳۹۱)، در مقاله «افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی در تاریخ

جهانگشای جوینی» با ذکر بخش‌هایی از تاریخ جوینی، تنها کاربرد اسطوره و حماسه را حس وطن‌دوستی مؤلف بیان می‌کنند و به علل کاربرد اسطوره و حماسه در آثار مثنوی مصنوع توجهی ندارند. علیجانی و بزرگ بیگدلی (۱۳۹۲)، در مقاله «نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی»، تاثیرپذیری از شاهنامه، دین‌مداری و تلاش در راه غلبه فرهنگی و کسب استقلال و آزادی را مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ایرانی در تاریخ جهانگشا می‌دانند. مقصودی و رادفر (۱۳۹۰)، هم در مقاله «بازتاب شاهنامه در تاریخ جهانگشای جوینی» علاوه بر تطبیق ابیات شاهنامه در جهانگشای جوینی با نسخ موجود از شاهنامه، اشاراتی مختصر به استفاده جوینی از مضامین ابیات شاهنامه چون طلوع صبح، ناپداری دنیا و ... با فضای حوادث این اثر همت گمارده‌اند. حسن‌زاده (۱۳۸۲)، در مقاله «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی» معتقد است جوینی برای ترمیم گسست‌های اجتماعی به نقش اساطیر بر مبنای اصل تشابه‌جویی تاکید دارد. الهیاری در مقاله (۱۳۸۲)، «بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی» به بررسی دو مفهوم ایران و شاه در جامع‌التواریخ پرداخته است. پژوهش ایشان گرچه مطالبی ارزنده در این باب ارائه می‌کند، اما به دیگر جنبه‌های اساطیری و حماسی توجهی نشان نداده است. کاردگر (۱۳۹۵)، در مقاله «شاهنامه در تاریخ و صاف» به بهره‌گیری و صاف از ظرفیت‌های ادبی، بلاغی و محتوایی شاهنامه اشاره می‌کند و شاهنامه‌گرایی وی را پاسخی هوشمندانه به نیازهای روحی و روانی ایرانیان به شکست از مغولان و دمیدن روح امید در کالبد نیمه جان ایرانیان می‌داند. شرفی (۱۳۹۱ب)، در مقاله «گفتمان اندیشه ایرانی‌شهری و هویت ملی در تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی» معتقد است و صاف در مباحثی چون اندیشه شهریاری، فره و پیوند دین و سیاست متأثر از اندیشه‌های ایران ساسانی است. کیانی‌مهر و حاجی‌تقی (۱۳۹۸)، در مقاله «تحلیل و بررسی مصادیق هویت ایرانی در تاریخ و صاف» معتقدند و صاف به پیروی از رشیدالدین و

جوینی در پی بازیابی هویت ایرانی در اثر خود بوده و مفاهیمی چون ایرانشهر، شاه آرمانی و عدالت‌گر و پیوند دین و سیاست را در اثر خود برجسته کرده است. با این همه، آنچه این پژوهش را از دیگر پژوهش‌ها متمایز می‌سازد، بررسی سه اثر مهم این عهد در یک تحقیق و بررسی تحول در کاربرد اسطوره و حماسه بر اساس سیر زمانی از جوینی تا وصاف است که در هیچ یک از پژوهش‌های انجام یافته به آن اشاره نشده است. همچنین پژوهش‌های مذکور از نقش رشیدالدین در تحول اسطوره و حماسه غافل بوده‌اند.

ایران‌گرایی و ضدیت با مغول

نخستین مرحله تحول اساطیر و حماسه‌های ایرانی را باید در به کارگیری آن‌ها برای بیان عقاید ایران‌گرایانه و بیگانه‌ستیزی دانست. جوینی به دلیل تقدم زمانی نسبت به رشیدالدین فضل‌الله و وصاف، شاهد وحشی‌گری و ویرانی‌های حاصل از حمله مغولان بوده است. (جوینی ۱۳۹۴، ج ۱: ۶) او به مانند هر ایرانی از نابودی سرزمین و مرگ هم‌وطنان خویش به دست بیگانگان دلمرده و غمگین است. جوینی راوی تاریخ و فتوحات بیگانگان است، اما در جای‌جای تاریخ جهانگشا نارضایتی و دشمنی با مغولان و احساسات میهن‌دوستی خود را با بهره‌گیری از شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی ایرانی آشکار می‌سازد. وی برای دست‌یافتن به چنین هدفی، تاریخ را با زبانی مصنوع و آکنده از عناصر زیبایی‌سخن روایت می‌کند تا از خطرات احتمالی در امان باشد. در چنین شیوه هوشمندانه‌ای بسیاری از عبارات و اسامی در قالبی استعاری و برای تحقق مقاصد نویسنده به کار می‌روند.

الف) تطبیق پهلوانان ایرانی با خوارزمشاهیان

بصیرت و روشن‌بینی جوینی و درک موقعیت زمانی، او را مسلم می‌داشت که برای استقلال فرهنگی - سیاسی ایران به تلاش و مبارزه محتاطانه روی آورد نه یک نهضت روشنگری آشکار. (رادمرد و علوی‌زاده ۱۳۹۰: ۷۳) به همین دلیل زبان شاعرانه و مصنوع را برگزید تا در پرتو دیربایی کلام و ناآگاهی مغولان، جان به سلامت دارد و هم احساس و اندیشه‌های خود را بازنماید. او با تشبیه خوارزمشاهیان به حماسه‌سازان ایرانی به ویژه تشبیه جلال‌الدین به رستم، او را نماینده ایرانیان در مقابل مغولان و تورانیان معرفی می‌کند تا به این طریق، محرکی برای برانگیختن غیرت ایرانی در مقابل بیگانگان باشد. در نبرد میان جلال‌الدین و سپاهیان چنگیز، جلال‌الدین به تن خویش به جنگ پرداخت و دلاوری‌ها کرد و چون عرصه را بر خود تنگ دید «چون برق بر آب بزد و چون باد برفت»، چنگیز از چنین کرداری متعجب گشت. جوینی با بهره‌گیری از نبرد رستم و اسفندیار، او را به رستم و چنگیز را به اسفندیار مانند کرده است. او به زیرکی احساس و سخن خود را بر دهان چنگیز می‌گذارد و از زبان او شرح ماقوع می‌کند تا تهدیدی متوجه او نباشد:

چون اسفندیار از پشش بنگرید بدان سوی رودش به خشکی بدید
همی‌گفت کاین را نخوانید مرد یکی ژنده‌پیل است با شاخ و برد
همی‌گفت و می‌کرد از آن سو نگاه که رستم همی‌رفت جویان راه
(جوینی ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۰۰)

چنانکه پیداست در بیت دوم، از شعر فردوسی ظاهراً برای تزیین کلام بهره برده است، اما در نگاهی عمیق‌تر و در پوششی استعاری - تلمیحی به مدح و ستایش جلال‌الدین - رستم پرداخته که حاکی از دیدگاه او به ایرانیان و بیگانگان است. ممکن است سوال شود با توجه به جایگاه اسفندیار در اندیشه ایرانی، او را با چنگیز چه نسبت است؟ باید گفت: جلال‌الدین در اندیشه و احساس جوینی، جایگاه رستم را

در نزد فردوسی دارد و هر که در مقابل او قرار گیرد، در شمار دشمنان است چه آن شخص ایرانی باشد و چه غیرایرانی. به نظر می‌رسد جوینی در جهانگشا از جلال‌الدین، رستمی نو در ذهن ساخته است و در بسیاری از حوادث او را به رستم مانند می‌کند^(۱). (جوینی ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۲۳-۱۱۵-۹۵) در حالی که برخی از مورخان و نویسندگان معاصر دیدگاه متفاوتی نسبت به جلال‌الدین خوارزمشاه دارند. مثلاً بارتولد بعید می‌داند که جلال‌الدین تلاش کرده باشد تا پدرش را به مقاومت در مقابل مغول یا سپردن لشکری به او برای دفاع از مرزهای ایران راضی کند؛ زیرا اگر او به غزنین می‌رفت و در مقابل مغولان مقاومت می‌کرد، کمتر کسی نمی‌توانست مانع او شود. همراهی جلال‌الدین و برادرانش با پدر تا پایان عمر او، بدان سبب بوده است که آن‌ها نیز همانند پدرشان از سپاه مغول می‌ترسیدند. (بارتولد ۱۳۶۶: ۵۸۷۴) جورج لین هم نگاه مثبتی به سلطان جلال‌الدین ندارد و بر این باور است که جلال‌الدین در سراسر ایران و قفقاز ویرانی کرد، رهبری سپاه بی‌اعتبار خوارزمشاهیان را برعهده داشت و شخصیت بی‌اهمیتی بود که سرانجام با رسوایی کشته شد. به عقیده لین، دلیل توصیف قهرمانی‌های جلال‌الدین و خلق بتی از او در مقابل مغولان بیدار کردن روح به خواب رفته ایرانی و تقویت روحیه مقاومت در مقابل متجاوزان است. (لین ۱۳۸۹: ۳۰۷)

عظاملک، علاوه بر جلال‌الدین، شجاعت محمد خرنک را که از حامیان سلطان محمد خوارزمشاه است، به رستم مانند می‌کند. (جوینی ۱۳۹۴، ج ۲: ۳۴) و درباره تیمور ملک که در مقابل مغولان از خود رشادت‌ها نشان داد، می‌گوید: «و امیر آن تیمور ملک بود که اگر رستم در زمان او بودی، جز غاشیه‌داری او نکردی.» (همان، ج ۱: ۶۶) می‌دانیم که در تشبیه، عنصر برتر همواره مشبه‌به است و وجه شبه در واقع صفت مشبه‌به است که به مشبه نسبت داده می‌شود. پس اگر در جهانگشا یا دیگر آثار این دوره می‌بینیم که شخصیتی تاریخی به یکی از شخصیت‌های حماسی تشبیه شده،

باید دانست که جوینی نویسنده‌ای آشنا به کاربرد صنایع ادبی است و اگر قدم فراتر می‌نهد و آنان را از رستم برتر می‌داند، به نظر می‌رسد که این کار تعمداً با هدف احیای روحیه مقاومت در برابر مغولان صورت می‌گیرد. وی چنان در تشبیه و تطبیق شخصیت‌های اثر خود ظرافت به کار می‌برد که گویای تسلط او به شاهنامه است. در جملاتی که از بی‌درایتی و عجز و ناتوانی سلطان محمد در مقابل مغولان بر زبان می‌آورد، با استفاده از استعاره‌ای که از واژه شاه کاووس می‌سازد، انتقاد خود را نسبت به او بر زبان می‌آورد؛ زیرا کاووس شاهنامه، پادشاهی کم‌خرد و دارای شخصیت متلون است و ایرانیان به ویژه رستم را پیوسته به زحمت می‌اندازد و آغازگر بسیاری از جنگ‌هاست. محمد خوارزمشاه نیز از چنین خصوصیتی برخوردار است، چنان‌که وقتی جلال‌الدین در خردسالی اندیشه‌ای پیرانه‌سر برای مقابله با مغولان پیشنهاد کرد، وی با بی‌توجهی از سخن او گذشت و بانی فجایع بسیار گشت؛ (جوینی ۱۳۹۴، ج ۲: ۷۷) بنابراین، او خوارزمشاهیان را نگهبانان ایران می‌داند و از آنان حمایت می‌کند و همواره آنان را با شخصیت‌های ایرانی اساطیر و حماسه‌ها تطبیق می‌دهد.

ب) تطبیق مغولان با شخصیت‌های ایرانی

از نگاه جوینی، مغولان همان تورانیانی هستند که همواره به ایران می‌تازند و آن را ویران می‌کنند. جوینی با الهام از شاهنامه فردوسی تظاهر به آراستن اثر خویش دارد، اما دقت در چگونگی به کارگیری ابیات شاهنامه غرض وی را نمایان می‌سازد. او در بیان رویداد آزادی قلعه والیان به دست جلال‌الدین و رسیدن خبر انتظام و التیام احوال او به چنگیز با استناد به بیتی از شاهنامه، چنگیز را با افراسیاب و جلال‌الدین را با سهراب یکی می‌پندارد:

س ۲۰ - ۷۷- زمستان ۱۴۰۳ — تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۰۷

خبر شد به نزدیک افراسیاب
که افکند سهراب کشتی بر آب
ز لشکر گزین شد فراوان سوار
جهان‌دیدگان از در کارزار
(جوینی ۱۳۹۴، ج ۲: ۹۸-۹۷)

پس از شکست سرداران مغول در پروان، چنگیز خان تصمیم می‌گیرد تا خود در صدد دفع سلطان جلال‌الدین و شکست او برآید، جوینی در وصف چنگیز می‌گوید:

که آن شاه در جنگ نر ازدهاست
دم آهنج بر کینه ابر بلاست
شود کوه آهن چو دریای آب
اگر بشنود نام افراسیاب
(همان، ج ۲: ۹۹)

جوینی زیرکانه ابیاتی از شاهنامه را برای توصیف چنگیز انتخاب کرده است. علاوه بر آنکه چنگیز را با عنصر ترک و بیگانه یعنی افراسیاب مانند کرده، آرایه برجسته بیت؛ یعنی ذم شبیه به مدح را نیز هوشمندانه به خدمت گرفته است تا کینه‌ورزی شدید به چنگیز و بلا و مصیبت وی را بر ایرانیان گوشزد کند. وی در نسب ایدی‌قوت و بلاد ایغور از خانی مغول به نام بوقوخان یاد می‌کند و می‌گوید: «و در افواه چنان است که بوقوخان افراسیاب است.» (همان، ج ۱: ۳۸) جوینی نه تنها مغولان را که هر آدمی زاده را که دشمن خوارزمشاهیان باشد، نکوهش می‌کند. او در ذکر مبدأ سلاطین خوارزم، از طغیان طغرل سلجوقی و مرگش به دست قتلغ‌ایناج (از لشکریان سلطان تکش خوارزمشاه) و ارسال سرش برای خلیفه چنین می‌گوید:

ز بیژن فزون بود هومان به زور
هنر عیب گردد چو برگشت هور
(همان، ج ۲: ۲۲)

آنچه مسلم است جوینی، بیژن را استعاره از قتلغ‌ایناج و هومان که از شخصیت‌های تورانی است، طغرل سلجوقی می‌داند؛ زیرا هومان با همیاری بارمان در داستان رستم و سهراب، وظیفه جلوگیری از شناخت پدر و پسر را به عهده داشت. بنابراین، جهانگشای جوینی با رویکردی ملاحظه‌گرانه و ایران‌گرایی خاص همراه است و در

پوششی برساخته از استعارات و تشبیهات اعتراض و ناخشنودی خود را از حضور بیگانگان بیان می‌دارد.

ج) فضای حماسی

ایجاد فضای حماسی نیز از اهداف جوینی در نگارش تاریخ جهانگشا است. مؤلف با به کارگیری واژگانی که فضای حماسی ایجاد می‌کند، شور و هیجان را در مخاطب خود برمی‌انگیزد و احساسات او را درگیر حوادث تاریخی می‌کند. وی برای تصویر چنین فضایی از ابیات و واژگان شاهنامه استفاده کرده است. از نظر نگارنده جوینی در کنار تمام اهداف و اغراضی که در نگارش جهانگشا داشته، در پی خلق حماسه‌ای منثور بوده است و این از توجّه تام و تمام او از زوایای گوناگون چون شخصیت‌پردازی، صحنه‌آرایی و ... به شاهنامه مشخص است. جوینی در وصف جنگاوری جلال‌الدین با لشکر مغول با تضمین بیتی از فردوسی می‌گوید:

به هر سو که باره برانگیختی همی خاک با خون برآمیختی
(جوینی ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۰۰)

و درباره شجاعت تولی آورده است که «به نفس خود پیاده شد:

یکی بر خروشید چون پیل و مست سپهر بر سر آورد و بنمود دست
(همان: ۱۱۷)

و در ضمن روایت حادثه استخلاص شهر اترار و حشت از هجوم مغولان را با استفاده از واژگان حماسی و ابیات شاهنامه به تصویر کشیده است:

«و غایرخان در اندرون، کار جنگ را بسیجیده شد و مردان و خیلان بر دروازه‌ها تعیین کرد و به خویشتن بر باره آمد... و از لشکر انبوه و گروه باشکوه، صحرا دریایی یافت در جوش و هوایی از بانگ اسبان با برگستوان و ژئیر شیران در خفتان در غلبه و خروش.

هوا نیلگون شد زمین آنبوس بجوشید دریا به آوای کوس
به انگشت لشکر به هومان نمود سپاهی که آن را کرانه نبود»

(همان، ۶۰)

س ۲۰ - ۷۷- زمستان ۱۴۰۳ — تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۰۹

و درباره کشتار ایرانیان به دست مغولان می‌گوید: «روز سیم را وقت آنکه جام افق از خون شفق مالا مال شد، بر سر دیوار رفتند و هر کس را دیدند زنده نگذاشتند.» (جوینی ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۰۵) وی در وصف طلوع و غروب خورشید نیز همان فضای حماسی شاهنامه را برگزیده است. (همان، ج ۳: ۶۸)

با این وجود، می‌توان گفت تمام ابیات شاهنامه که در تاریخ جهانگشا در ذکر رویدادهای هجوم مغولان به کار رفته، گلچین شده از رویدادهای حماسی جنگ‌های ایران و توران است و شرح و تفسیر جانب‌دارانه جوینی آن را تایید می‌کند. همچنین، بسامد بالای گزینش شخصیت‌های حماسی شاهنامه به ویژه رستم و ایجاد فضای حماسی در جهانگشا، مؤید انگیزه جوینی برای تقویت روحیه ملی‌گرایی و بیگانه‌ستیزی است که می‌توان این مرحله از تحول کارکرد اسطوره و حماسه را غلبه روح حماسه بر اسطوره دانست.

بستر سازی

آماده‌سازی و احیای اندیشه‌های ملی در حکومتی بیگانه مرحله دیگر از تحول اسطوره و حماسه است. رشیدالدین فضل‌الله همدانی از جمله نویسندگانی است که از اسطوره و حماسه در دو سطح شخصیت‌ها و مفاهیم و اندیشه‌های سیاسی بهره برده است که اندیشه‌های سیاسی در اثر وی و دیگر آثار مذکور در بخش دوم این پژوهش بررسی شده است.

الف) شخصیت‌های اساطیری و حماسی

شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی در جامع‌التواریخ از دو منظر استفاده شده است. در نخستین نگاه، با توجه به اینکه رشید از مشاوران و وزراء ایلخانان بوده، در مدح

و ستایش، آنان را به پادشاهان اساطیری ایرانی به‌ویژه جمشید تشبیه می‌کند. چنانکه در ستایش غازان‌خان او را پادشاه جهان و چون جمشید فره‌مند دانسته که از چهره او فره چون نوری به روشنایی خورشید می‌درخشد. (همدانی ۱۳۷۳: ۲۸) و درباره محمد خدابنده در مجلسی که تمام خواتین و شهزادگان حاضر بودند و دست‌بوس بندگی شاه می‌کردند، می‌گوید:

جمشیدوار شاه نشست از فراز تخت
در بسته آدمی و پری پیش او
در خدمتش نشسته و برپای صف زده
میرانِ کاردیده و شاهان کامران
(همان: ۵)

و در جایی دیگر در مدح غازان‌خان می‌گوید: «حق جلّ و علا سایه سلطنت‌پناه پادشاه جهان، شهنشاه زمین و زمان، خدایگان خواقین ایران و توران، مظهر فیضِ رحمان، مظهر شعایر اسلام و ایمان، دارای دین‌پرور و جمشید دادگستر...» (همان: ۵۴۱) با توجه به نمونه‌های بالا، بیان چند نکته در خصوص تشبیهات جامع‌التورایخ ضروری می‌نماید. برخلاف جوینی که خوارزمشاهیان را مدافعان ایران دانسته و آنان را به شخصیت‌های ایرانی و مغولان را به دشمنان اساطیری ایران چون افراسیاب مانند کرده، رشیدالدین ستیز با عنصر بیگانه را کنار گذاشته و آنان را به شاهان و پهلوانان ایرانی تشبیه می‌کند. چنین برخوردی نخست در سایه اعتقادات جبری حاکم بر این عهد و از نابودی خلافت عباسی و دیگر در سایه آرامش نسبی‌ای که پادشاهان مذکور ایجاد کرده بودند، به وجود آمده که بیانگر نوعی پذیرش و مقبولیت بیگانگان در جامه شاهان ممالک ایران است. دیگر آنکه، توجه به جمشید و تشبیه غازان و محمد خدابنده به او از میان دیگر شاهان بیشتر به چشم می‌خورد. می‌توان پنداشت این یکی دانستن تلاشی است برای مشروعیت بخشیدن به آنان به عنوان شاهی قدرتمند در جامعه. رشیدالدین تلاش می‌کند تا «با یادآوری پادشاهان بزرگ ایرانی، حاکمان مغول را تشویق کند تا بر سیرت ایشان عمل کرده، سرزمین ایران را به شکلی ایرانی اداره کنند.» (رودمعجی و همکاران ۱۳۹۳: ۱۸۹) در نمونه سوم، جمشید

س ۲۰ - ش ۷۷ - زمستان ۱۴۰۳ - تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۱۱

دادگستر را می‌توان هدف مؤلف در اشاره به عدالت‌گری شاهان ایرانی و آموختن راه و رسم شاهی به حاکمان ایلخانی دانست؛ زیرا، در بیشتر اندرزنانه‌های ایرانی، عدالت‌گری پادشاه از موضوعات محوری است؛ چنان‌که مسکویه در حکمت خالده پادشاهان ستمگر را از شرف پادشاهی و آزادگی خارج‌شده و به سمت پستی و نقصان سوق یافته و همانند بردگان و رعیت می‌داند. (مسکویه ۱۳۵۸: ۱۲) بدین روی رشیدالدین، با پیوند شاهان و سلاطین مغول با خاطره پادشاهان اساطیری و باستانی در بازیابی مفاهیمی چون ایران و پادشاهی ایران می‌کوشد و در پی مشروعیت‌بخشی به ایلخانان در قالب فرهنگ ایرانی است. (الهیاری ۱۳۸۲: ۶۴؛ رودم‌عجنی و همکاران ۱۳۹۳: ۱۸۹) حال که ایلخانان در جامعه ایرانی پذیرفته شده‌اند، در حمایت ایرانیانند و دشمنان آنان، دشمن هر ایرانی است. به همین علت است که رشیدالدین مخالفان و دشمنان چنگیز و خاندان او را به ضحاک و فرعون تشبیه می‌کند. (همدانی ۱۳۷۳: ۳۲) یادآور می‌شویم، جوینی نیز به عدالت‌گری پادشاه معتقد است. از نظر او هولاکو علاوه بر اینکه دارنده هیبت و شکوه خسروان و فرخجسته است، مهربان و عادل هم است. (جوینی ۱۳۹۴، ج ۳: ۶۳-۶۲)

بنابراین، جامع‌التواریخ در جایگاه گذر از مغول‌ستیزی به مدارا و پذیرش آنان به عنوان شاهان ایران‌زمین قرار دارد؛ زیرا ایلخانان با برانداختن خلافت عباسی و استقرار در سرزمین پهناور ایران از جیحون تا فرات، عملاً به حاکمان جغرافیای یکپارچه ایران تبدیل شدند و از آن در برابر دیگر خاندان‌چنگیزی به دفاع پرداختند. با این حال، با توجه به حجم و زبان ساده و بی‌تکلف جامع‌التواریخ می‌توان گفت: در اثر رشیدالدین کاربرد ادبی اسطوره و حماسه چندان برجسته نیست و کار مؤلف مقدمه‌ای است تا وصاف آن را به کمال برساند. مجموع عوامل فوق به همراه فضای آرام دوره غازان‌خان نسبت به شاهان پیشین ایلخانی، رشیدالدین را به این فکر

انداخت تا با قدرتی که در اختیار دارد، تمام تلاش خود را در بازیابی مفاهیم سیاسی ایران به خصوص ایران‌شهر به کارگیرد.

فرهنگ‌سازی

سومین مرحله تحول در کارکرد اساطیر و حماسه‌های ایرانی را می‌توان در اثر و صاف مشاهده کرد. آنچه در بررسی تاریخ و صاف به دست می‌آید، در سه سطح قابل بررسی است. ۱. شخصیت‌های اساطیری و حماسی؛ ۲. استفاده تعلیمی از اسطوره و حماسه؛ ۳. کاربرد ادبی.

الف) شخصیت‌های اساطیری و حماسی

تاریخ و صاف، از آثار تاریخی مهم این عهد و با زبانی پیچیده و شعرگونه نوشته شده است. این ویژگی زبانی به مؤلف فرصت داده تا شخصیت‌های اساطیری و حماسی را برای تحقق اهداف خود به کار گیرد. درحقیقت، کاری که جوینی آغاز کرده بود، نخستین بارقه‌های تحول آن در اثر رشیدالدین فضل‌الله زده شد و صاف آن را به کمال رساند، اما وی در این کار اغراق نمود. و صاف نیز، شاهان و پهلوانان مغول را به شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی ایران تشبیه می‌کند؛ چنان‌که در ستایش الجایتو، او را شاه اورنگ طلعت هوشنگ فرهنگ می‌خواند، (وصاف ۱۳۸۸: ۱۶۷) و در رسیدن نوبت شاهی او، با نگاهی استعاری وی را چنان وصف می‌کند که دارای همه ویژگی‌های شاهان ایرانی چون، شجاعت، عدالت، دین‌داری و فره‌مندی است.

س ۲۰ - ش ۷۷ - زمستان ۱۴۰۳ - تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۱۳

جمشید تهمتن دل، کیخسرو سام آیین اسکندر کسری‌وش، دارای فریدون فر
خورشید فلک هیبت، گردون قضا فرمان نیسان سخاباران، دریای جهان لنگر
(وصاف: ۱۳۸۸: ۳)

وی در این کار تا آن‌جا پیش می‌رود که به این‌همانی میان شاهان و پهلوانان ایرانی با شخصیت‌های غیرایرانی قائل می‌شود. در شعری که سروده خود اوست، پس از وصفی طولانی از دلاوری و جنگاوری چوپان بیک، او را رستم می‌داند:

در شهر ایران و پشت کیان به فریاد هر کس کمر بر میان
رهانده شه ز مازندران گشاینده شهر هاماوران
گشاینده ازدهای دژم که هشتاد گز بُد ز دُم تا به دُم
دراننده چرم دیو سفید جگرگاه پولاد غندی و بید
برآرنده بیژن از چاه تنگ سرچاه خالی کننده ز سنگ
(همان: ۳۸-۳۷)

یعنی پور زال به رجعت باز جهان آمدی.

وصاف برخلاف جوینی که شخصیت‌های خود را گلچین می‌کرد و جایگاه و ارزش شخصیت‌های ایران را والا می‌دانست، به این موضوع ارجح نمی‌نهد. گویی در نظر وصاف، کمیت تشبیه اهمیت دارد نه کیفیت آن؛ به همین علت همه کس را به گذشته حماسی خود پیوند می‌دهد. شاید بتوان در توجیه کار وصاف گفت: از آنجایی که شاهان مغول علاقمند به تاریخ بودند، او با تکرار بسیار این تشبیهات می‌خواهد نظر آنان را متوجه مفاخر خود کند و بدین شکل فرصتی فراهم سازد و از آنان سخن بگوید تا اشتیاق شاه را به شنیدن کردارهای آنان و الگو گرفتن از آنان برانگیزد. او در وصف قتلغ شاه که امیر نوروز را به علت خیانت به پادشاه و همدستی با پادشاه مصر کشته است به رستم تشبیه می‌کند:

قتلغ‌شه شمشیرزن شیرافکن رستم جگر شیردل روین‌تن
(۱۳۹۶: ۱۳۷)

آنچه مشخص است، ملاک جوینی در تشبیه افراد به رستم علاوه بر شجاعت، وطن دوستی و دفاع از سرزمین در مقابل بیگانگان است، اما در نگاه و صاف با چنین دیدگاهی روبه‌رو نیستیم. از طرفی، اگر گاهی جوینی خوارزمشاهیان را برتر از رستم و جمشید و فریدون و اسفندیار دانسته است، هدفش برانگیختن احساس ایرانیان در مقابل مغولان بوده، اما و صاف چنین اندیشه‌ای ندارد و برتری ایلخانان از شاهان ایرانی در توصیفات او گمان تملق و چاپلوسی را به ذهن متبادر می‌کند. چنانکه درباره به پادشاهی رسیدن الجایتو، روزگار او را از دشمنان و اضداد پیراسته و «بوستان دولتش که به لب غنچه انتظار بوس سنانِ عارض بود» می‌داند و از زبان هاتف تقدیر چنین وصف می‌کند:

تختِ جمشید و تاجِ فریدون آرزومندِ پای و تارکِ توست
(همان: ۱۶۵)

و درباره شجاعت غازان‌خان در جنگی که به تن خویش در آن حضور یافته، شجاعت پهلوانانی چون رستم، اسفندیار، بهمن، بیژن، گیو گودرز را ناچیز می‌پندارد و اگر آنان حضور داشتند در مقابل شجاعت وی اظهار بندگی می‌نمودند. (وصاف: ۱۳۸۸: ۵۴) و صاف این چنین، حماسه‌سازان ایرانی را در مقابل سرداران مغول خوار جلوه می‌دهد و حتی پا از این فراتر می‌نهد و شاهنامه فردوسی را در برابر فتوحات مغولان سهونامه می‌خواند. (همان: ۳۸۱-۳۸۰)

ب) کاربرد تعلیمی اسطوره و حماسه

نگاه تعلیمی، مهم‌ترین ویژگی تاریخ و صاف در بهره‌گیری از اساطیر و حماسه‌های ایرانی است. و صاف با استفاده از تشبیه، تلمیح و استعاره از شاهان مغول، هوشنگ، جمشید، فریدون، اسکندر و کسری می‌سازد. اگر رشیدالدین تمام هم و غم خود را

بر آموزش اصول سیاسی گذارده، و صاف تلاش می‌کند تا خلق و خوی آنان را متأثر کند و از آنان حاکمانی بسازد که با آیین ایرانی تربیت یافته‌اند. او با الگو گرفتن از شاهنامه بخشی از کتاب خود را همچون اندرزنامه‌هایی خطاب به پادشاهان مزین نموده تا به آنان آیین پادشاهی بیاموزد؛ (وصاف ۱۳۸۸: ۲۳۰-۲۱۶) زیرا پادشاه باید به دانش زمان خود مجهز و از خرد و رای برخوردار شود و بر سنن و تاریخ گذشته ایران به خوبی آگاه باشد. چنانکه فردوسی به این موضوع اشاره کرده است:

بباید یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخن‌ها به یاد
(فردوسی ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۸۰)

۱) ناپایداری دنیا: و صاف تلاش می‌کند تا ناپایداری دنیا را به شاهان ایلخانی متذکر شود. او برای بیان این اندیشه در شعری بلند، اسطوره و حماسه را به خدمت می‌گیرد و از نخستین پادشاهان و پهلوانان اساطیری و حماسی ایران تا آخرین شاهان مغول را نام می‌برد و یادآور می‌شود که «ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم» و از پادشاه می‌خواهد تا جز نیکی به چیز دیگر نیندیشد:

جهانبانی اندر جهان گر خوشست
کجانند شاهان و فرماندهان
کیومرث و هوشنگ و ضحاک کو
کجا ایرج و تور و سلم هژیر
چو کاووس و کیخسرو تاجبخش
چو سُرخاب و اسفندیار گزین
چو لهرسب و گشتاسب چون گُسته‌م
چنین بود و باشد چنین روزگار
کنون این سخن را ز من یادگیر
ازین دام چون هیچ دانا نجست
بین کین جهان چون جهانبان کُشت
که ناکام بگذاشتند این جهان
فریدون و جمشید بی‌باک کو
که می‌بگذرانید نیزه ز ابر
چو رستم آبا یال و کویال و رخس
همه از در تاج و تخت گزین
نه از خاک سرشان گیا رُست هم
تو دل در چنین روز بسته مدار
دگر هر چه بینی همه یادگیر
مده تو نکویی چو ساغر ز دست
(وصاف ۱۳۸۸: ۲۴۳ - ۲۴۱)

می‌توان پنداشت، و صاف با سرودن این شعر علاوه بر پند و اندرز که به پادشاه می‌دهد، از تاریخ سرزمین خویش و شاهان و پهلوانان آن یاد می‌کند تا اشتیاق پادشاه بیگانه را به آشنایی با اسطوره‌های ایرانی و شیوه حکومت آنان برانگیزد.

۲- عدالت‌گری: استفاده از اساطیر و حماسه‌ها راهی دیگر برای سوق دادن ایلخانان به عدالت و بخشندگی است. و صاف در تذکره‌ای خطاب به پادشاه، او را به عدل انوشیروان و شوکت جمشید تشویق می‌کند و بر ادامه شیوه آنان تاکید می‌ورزد:

پادشاهی که رفت و خیر گذاشت	نام او زنده ماند تا جاوید
و آنکه او هست و خیر می‌نکند	بی‌خلاف است بی‌ثمر چون بید
شکر پروردگار را که تراست	عدل کسری و شوکت جمشید

(وصاف ۱۳۸۸: ۲۲۶-۲۲۵)

و در جایی دیگر، با ذکر حکایت پیرزن و ملکشاه سلجوقی و بخشش پادشاه و کسب حلالیت هدف خود را دنبال می‌کند و در فرهنگ‌آموزی ایلخانان می‌کوشد. «چون ملکشاه بمرد، او را بخواب دیدند. پرسیدند که ای پادشاه عادل حالت چگونه است؟ گفت: اگر نه دعای دادخواه سرپل دستگیری کردی، ملکشاه بیچاره در خلابِ عذابِ ابد می‌ماند:

ای سرگردنکشان از دست قهرت پایمال	دستگیری کن چو داری پایگاه سروی
کین قدر معلوم شد آخر که از دور فلک	ملک جمشیدی نماند و دولت اسکندری

(همان: ۲۳۱-۲۳۰)

۳- کاربرد ادبی اسطوره و حماسه: از دیگر کاربردهای حماسه و اسطوره در اثر و صاف، مفاخره در صنعت‌پردازی است. او در وصف بلندی و سیاهی شب، موی افراسیاب را مشبه به خود قرار می‌دهد و می‌نویسد: «شبی چو کاکل ترکان شه سیاه و دراز» (وصاف ۱۳۹۶: ۱۲۵) و در جواب نامه قطب الدین شیرازی می‌گوید: «گاه در ظلمات حروف آن، مطلوب اسکندری یافت و گاه در انوار معانی منظور کیخسروی مشاهده کرد.» (همان: ۲۶۳) در این جا «مطلوب اسکندری»، استعاره‌ای از کلام گوهر

بار قطب‌الدین شیرازی و «منظورکیخسروی» استعاره از مرگ شیخ الاسلام جمال‌الدین است که به فرمان پادشاه از کیش به دارالملک شیراز منتقل شده است و با وجود بیماری که داشته، فرمان پادشاه را لازم‌الاجرا دانسته و با حضور خود اوضاع نابسامان شیراز را سامان بخشیده است و پس از اندک زمانی جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. با توجه به این‌که در باور ایرانیان کیخسرو پس از آنکه انتقام خون سیاوش را گرفت و برای مدتی آرامش را به ارمغان آورد، به آسمان عروج کرد و غم بزرگی بر جای گذاشت. وصاف با الهام از این معنی، مرگ جمال‌الدین را به این شیوه بیان می‌کند و این با روش نویسندگی او که معانی را دیرفهم می‌کند، مطابقت دارد.

۵- اندیشه‌های سیاسی: حمله مغول اگرچه آسیب‌های فراوانی به فرهنگ، اقتصاد و جامعه ایرانی وارد کرد اما با نابودی خلافت عباسی زمینه استقلال سرزمینی و بازنمایی اندیشه‌های سیاسی ایرانی از سوی نخبگان و دیوان‌سالاران فراهم گردید. از این‌رو، در این پژوهش به مؤلفه‌هایی چون شاه، فره و سرزمین که از اصلی‌ترین مفاهیم سیاسی اساطیری ایران بوده‌اند، پرداخته شده است.

الف) شاه: با فروپاشی حکومت ساسانی، بالاترین جایگاه سیاسی در ایران یعنی نهاد شاهی از میان رفت. پس از پیامبر(ص)، خلیفه عهده‌دار تمام امور بود و سلاطین و فرمانروایان مشروعیت خود را از خلیفه دریافت می‌کردند. با نابودی خلافت عباسی، نهاد شاهی بار دیگر احیا شد و رفته‌رفته ایلخانان در جایگاه پادشاه ایران قرار گرفتند. با این حال، این تحول به یکباره صورت نگرفته است؛ زیرا با وجود ستایش جوینی از چنگیز و دیگر حاکمان مغول، وی هیچ‌گاه آنان را پادشاه ایران خطاب نکرده و از اصطلاحاتی چون «پادشاه جهان» برای آنان استفاده کرده است. چنانکه در ذکر جلوس اوکتای قآن از او به پادشاه جهاندار یاد می‌کند، (جوینی ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۳۷) و در جایی دیگر آورده است: «چون پادشاه جهان را به مبارکی افسر خسروی بر سر نهادند» (همان، ج ۱: ۱۳۹) در حالی که رشیدالدین علاوه بر اینکه چنگیز را پادشاه

جهان می‌نامد، غازان را وارث پادشاهی قدیم ایران، ملک کیان و «جمشید خورشید طلعت» می‌خواند، (همدانی ۱۳۷۳: ۲۹ - ۲۸) و بدین طریق پیوندی میان ایرانیان و ایلخانان برقرار می‌کند. و صاف نیز غازان‌خان را چنین وصف می‌کند: «خداوند، شهریار ایران ستوده انجام، مکتوب و صاف سرافراز کشور مردمی و مردم‌داری، رکن دین، صد بهار دیگر در دوست‌نوازی و دشمن‌گذاری بماناد.» (وصاف ۱۳۸۸: ۲۷)

این اندیشه زمانی به کمال می‌رسد که شاهان ایلخانی مسلمان شده و پیوند میان دین و سیاست که از مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی ایران باستان است، بازتولید می‌شود. در اوستا، جمشید اولین کسی یاد شده که دین اهورایی را قبول نمود. (دوست‌خواه ۱۳۸۵: ۶۶۵) لذا، یکی از ویژگی‌های اصلی فرد برای احراز مقام پادشاهی، کسب حمایت دین است. غازان‌خان از جمله شاهانی است که بسیار به جمشید تشبیه شده است. اسلام آوردن غازان او را پادشاهی با فره شاهی و موبدی و نمونه‌ای از شاه آرمانی در اندیشه ایرانی قرار داده است. گرچه رشیدالدین در احیای این اندیشه نقش اساسی دارد، اما این نکته را با توجه به برجستگی و تمایل و صاف به دین به وضوح می‌توان دریافت. او در وصف غازان از او به عنوان سلطان جمشیدآیین یاد می‌کند. (وصاف ۱۳۸۸: ۳۶۵ و ۵۴۱) از نظر و صاف ایرانی نبودن ایلخانان مانعی جدی در شبیه‌سازی آنان با پادشاهان ایرانی است؛ بنابراین مسلمان شدن و تلاش برای ترویج آن عاملی است که نویسنده از آن به عنوان جایگزین و جبران‌کننده نقص بهره می‌گیرد. (شرفی ۱۳۹۱ الف: ۶۰) به عبارت دیگر، و صاف از پسوند اسلام برای واژه‌های پادشاه و شاهنشاه به‌ویژه برای آن دسته از شاهان ایلخانی که مروج اسلام بوده‌اند، استفاده می‌کند. (همان: ۶۳)

ب) فر و نژاد: بر اساس شاهنامه، پادشاه دو ویژگی ضروری دارد: ۱. نژاد شاهی؛ یعنی، ولیعهد یا پادشاه باید یا از خانواده شاه یا از نوادگان شاهان گذشته باشد؛ ۲. فره ایزدی؛ که به دلیل رمزآلود و غیرقابل رؤیت بودن، شخص مدعی باید آن را از

س ۲۰ - ۷۷- زمستان ۱۴۰۳ - تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۱۹

طریق شایستگی اثبات می‌کرد. (بهرامی؛ اسلامی ۱۳۹۶: ۵۳) فردوسی این دو شرط را از زبان کیخسرو در ماجرای انتخاب جانشین این‌گونه بیان می‌کند:

چو یزدان کسی را کند نیک‌بخت
سزاوار شاهی و زیبای تخت
خرد دارد و فر و شرم و نژاد
بود راد و پیروز و از داد شاد
(فردوسی ۱۳۹۴، ج ۲: ۹۰۷)

حتی حاکمان مستبدی مانند ضحاک و افراسیاب مشروعیت پادشاهی خود را علاوه بر اعمال زور، براساس نسب شاهی خود توجیه می‌کنند. (رستگار ۱۳۸۴: ۲۳)

رشیدالدین در جامع‌التواریخ بیسوگای بهادر، پدر چنگیز را پادشاه بسیاری از اقوام مغول می‌داند که قبایل بسیاری او را مطیع و فرمانبردار بودند. «بیسوگای بهادر پدر چینگگیزخان است و او پادشاه بسیاری از اقوام مغول بود و «آقا» و «اینی او» یعنی اعمام و عم‌زادگان، جمله مطیع و متابع و باتفاق او را از میان خویش به پادشاهی نصب کردند.» (همدانی ۱۳۷۳: ۲۷۴) همچنین، وارد شدن نوری بر شکم آلان‌قوا (همسر جد هفتم چنگیز) و تولد پسری بی‌پدر - که شباهت به داستان عسی (ع) دارد - حاکی از وجوه فره ایزدی در خاندان اوست. (همان: ۲۲۴ - ۲۲۳) بر این اساس، چنگیز وارث پادشاهی مغول و از خاندانی برخوردار از نژاد و فر ایزدی است. گفتنی است در هر سه منبع این پژوهش بر نژادگی خاندان چنگیز اشاره شده که بیان مثال‌های متعدد سبب اطالۀ کلام می‌گردد.

فرّ ایزدی نیز نمادی از تایید الهی و مؤید قدرت پادشاهی است و خصوصیت مهم آن کم و زیاد شدن و امکان دسترسی همگان به آن بود؛ بنابراین، فرمانروایی که محتاج به تثبیت موقعیت خود می‌بود، همواره کوشش می‌کرد که تایید الهی را به اعلا درجه نشان بدهد. (سودآور ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۳۵) جوینی در بیان صادرات افعال اوکتای قآن به این امر اشاره کرده و چنین می‌گوید: «چون دست صنع قدرت، خاتم مملکت را در انگشت دولت او کرد، لشکرها را به اطراف و کشورها نامزد کرد و اکثر اقالیم از مخالفان پاک گشت.» (جوینی ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۴۶) و در ادامه همین مطلب اشاره می‌کند

که «ملوک برداشته و برگرفته یزدان‌اند و ایشان را الهام‌هاست.» (همان، ج ۱: ۱۷۵) از نظر او بر تخت نشستن علاءالدین محمد خوارزمشاه با تأیید و نظر الهی است. (همان، ج ۲: ۳۱) رشیدالدین، غازان را «مظهر الهی» و «مصدر فیض نامتناهی» و جانشین او اولجایتو را «منبع زلال لطف لایزال، مطلع هلال فیض ذوالجلال، منظور به نظر توفیق ربانی، مخصوص به تأیید و عنایت یزدانی، سایه لطف اله» می‌خواند. (همدانی ۱۳۷۳: ۲) و صاف در تأیید مقام ظل‌اللهی سلطان، غازان‌خان، الجایتو و ابوسعید را ظل‌الله و آنان را بر کشیده یزدان متعال می‌داند. (وصاف ۱۳۳۸، ج ۳: ۳۷۳) و درباره امتداد پادشاهی ترکان می‌گوید: «ترکان سی‌واند سال رایت پادشاهی را به فر الهی در خفص عیش رفع کرد.» (همان: ۲۹۱)

بنابراین، در اندیشه مورخان این عهد، فره ایزدی در کانون نظریه سلطنت پادشاه قرار دارد و پادشاه از جایگاه معنوی و سیاسی ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای فرمانروای الهی و نماینده خدا بر روی زمین به شمار می‌آید. چنین نگاهی سلطان مسلمان مغول را از خلیفه عباسی یا قآن مغول برای کسب مشروعیت معنوی و پیوند با منشأ الهی قدرت در نظریه شاهی و پیوند دین و سیاست بی‌نیاز می‌ساخت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سرزمین (ایران‌شهر)

از دیگر موضوعات با اهمیت در دوره مغول، مسئله سرزمین است. گرچه نهاد کشور در ابتدای دوره باستانی به دست هخامنشیان شکل گرفت و به وسیله اشکانیان تداوم یافت و در دوره ساسانی تثبیت شد، (مجتهدزاده ۱۳۸۷: ۱۶۸) اما با ورود اسلام به ایران آنچه به عنوان سرزمین واحد با حدّ و مرزی مشخص که در دوره ساسانی شناخته می‌شد، از بین رفت و ایران به عنوان یکی از فتوحات مسلمین به شمار آمد.

کاربرد وسیع واژه‌های ایران و ایران‌زمین، در منابع این عهد موضوعی جدید و نو بوده است، زیرا، مورخان در ذکر حوادث دوران خلافت نامی از ایران نبرده، اما در بیان وقایع عصر خویش واژه ایران بارها تکرار شده است. از نظر کراوولسکی بخشی از این موضوع به این علت بوده که مورخان به دنبال از نو تألیف کردن تاریخ سده‌های نخستین اسلامی نبوده‌اند و تاریخ گذشته را تنها از روی مآخذ کهن، بی‌هیچ تغییری رونویس می‌کردند، (کراوولسکی ۱۳۷۸: ۵) اما حقیقت این است که آن‌ها از تحولات سیاسی و جغرافیایی رخ داده آگاهی داشتند و در پی بازسازی ایران‌شهر بودند. از این‌رو، در جهانگشا از واژه ایران در فصل مربوط به سرزمین‌های خوارزمشاهیان ذکری نمی‌یابیم. (همان: ۵-۶) رشیدالدین نیز، در فصل‌هایی که از حکومت‌های تحت حمایت خلافت مانند سامانیان، آل‌بویه و غزنویان سخن می‌گوید، واژه ایران را به کار نمی‌برد بلکه آنان را با عنوانی چون «ممالک اسلام» نام می‌برد و به جای «توران» از ترکیب «بلاد ترک» استفاده می‌کند؛ او همچنین ایرانیان را نه ایرانی که عجم می‌خواند. توصیف رشیدالدین از قلمرو سیاسی هلاکو یادآور قلمرو پهناور حکومت‌های ایران پیش از اسلام است. رشیدالدین در گزارش لشکرکشی هلاکو به سوی غرب می‌نویسد: «هلاکو را جهت ولایات غربی ایران زمین و شام و مصر و روم و ارمن معین گردانید.» (همدانی ۱۳۷۳: ۹۷۴) علاوه بر این، بیان سرزمین‌هایی که به هلاکو اظهار وفاداری و قبول تابعیت کرده بودند حاکی از این است که منظور رشیدالدین از ایران و ایران‌زمین سرزمینی معادل قلمرو حکومت‌های باستانی ایران است که بخش اصلی آن را سرزمین‌های بین‌هرات تا فرات تشکیل می‌داد. (الهیاری ۱۳۸۲: ۵۸) او در واگذاری حکم ممالک ایران‌زمین به آرغون‌خان می‌گوید: «و حکم ممالک ایران‌زمین از خراسان و مازندران و عراق و فارس و کرمان و لور و اران و آذربایجان و گرجستان و ارمن و روم و دیار بکر و موصل و حلب به وی مفوض گشت.» (همدانی ۱۳۷۳: ۸۴۳) واژه‌های ایران و ایران‌زمین

در تاریخ و صاف نیز بارها استفاده شده است، اما میزان به کارگیری آن کمتر از درجه کاربردش در جامع‌التواریخ رشیدی است. و صاف در بیان وضعیت اجتماعی سال ۷۱۸ه.ق با استفاده از واژه ایران زمین و ستایش مجد و عظمت گذشته آن، به ترسیم موقعیت آن در زمان خود می‌پردازد و می‌گوید: «در عهدی که بیشتر اوقات ممالک ایران زمین که خلاصه اقالیم جهان و سر دفتر اقالیم زمان تواند بود و سغبه انهدام و عرضه احترام است و چنانچه در اکثر بقاع و مدارس مدرس تقریر درس اندراس محراب روی امام به چشم روشن قندیل هرگز نمی‌بیند.» (وصاف ۱۳۳۸، ج ۵: ۶۲) او در مورد تفویض حکم حکومت کرمان به شهزاده کردو چین، مملکت او را از جمله مشاهیر ممالک ایران زمین می‌خواند. (همان، ج ۴: ۵۰۰) بدین روی، مورخان این دوره در تبیین تاریخ ایلخانی بستر فرمانروایی ایلخانان را ایران زمین می‌خوانند و ایران به عنوان موجودیتی جغرافیایی نمود می‌یابد؛ مورخ ایرانی با احیای واژه ایران‌زمین علاوه بر اینکه یاد سرزمین وسیع و باشکوه ایران باستان را زنده می‌کند، شاهد خارج شدن موطن خود از سلطه ممالک اسلامی است. بنابراین، حس رهایی می‌یابد و بار دیگر، سرزمین خود را کشوری مستقل می‌بیند و از آن به عنوان هویت گمشده خود یاد می‌کند و تا فرصتی دست می‌دهد، میان خود و دیگری تمایز قائل می‌شود. چنان‌که رشیدالدین میان ایران و سرزمین عرب این تمایز را بیان می‌کند: «اول ببايد دانست که در هر اقلیمی از اقالیم عالم مردم شهرنشین و صحرائنشین علی‌حده بوده‌اند و هستند، خصوصاً در ولایتی که مرغزار باشد و علف بسیار و از سواد عمارات دور، صحرا نشینان زیادت باشند، چنان‌که در حدود ایران‌زمین و ملک عرب که بیابانی پر علف و بی‌آب است و چنین زمین مناسب شتر است.» (همدانی ۱۳۷۳: ۳۹) با بررسی میزان کاربرد واژگانی چون ایران و ایران‌زمین در آثار این دوره می‌توان پنداشت که رشیدالدین بیشترین سهم را برای رواج این مفهوم سیاسی عهده‌دار بوده است؛

س ۲۰ - ۷۷- زمستان ۱۴۰۳ — تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۲۳

چنان‌که جوینی ۵ و رشیدالدین ۹۴ بار این واژگان را به کار بسته‌اند. (گوهری‌کاخکی ۱۴۰۰: ۷۰)

از طرفی، کاربرد واژه توران و تورانیان در مقابل ایران‌زمین و ایرانیان، شبیه‌سازی تاریخی و اساطیری را به وجود می‌آورد. گرچه نام توران ابتدا به خاستگاه ایلخانان یعنی سرزمین‌های مغول‌نشین شمال‌شرقی و شرق ایران اطلاق می‌شد، اما به دلیل جنگ‌هایی که میان ایلخانان ایران و دشمنان جغتایی آن‌ها وجود داشت، به نوعی یادآور نبردهای ایران و توران در روایات اساطیری بود. «و مُنگگَه قَاآن از روی اشفاق برادرانه هولاکو خان را نصیحت فرمود و گفت ترا با لشکری گران و سپاهی بی‌پایان از مرز توران به کشور ایران می‌باید رفت.

ز توران گذر کن به ایران خرام
برآور به خورشید رخشنده نام
(همدانی ۱۳۷۳: ۹۷۶)

و در لشکرکشی هولاکو به مصر از زبان منهزمان جلال‌الدین که به مصر پناه آورده بودند، در توصیف لشکر هولاکو به قُودوز می‌گویند: «و هولاکو با لشکری گران از جانب توران متوجه ایران شد و هیچ آفریده از خلفا و سلاطین و ملوک طاقت مقاومت او نداشتند». (همان: ۱۰۲۹) در دیدگاه رشیدالدین، غازان‌خان به دلیل نژاد غیرایرانی که دارد نه تنها پادشاه ایران است بلکه پیوند دهنده ایران و توران به عنوان کشوری واحد با پادشاهی واحد به شمار می‌آید. (همان: ۵۴۱)

علاوه بر آن‌چه گفته شد، بنا به باورهای کهن ایرانی، زمین به هفت بوم یا سرزمین تقسیم می‌شده و خونیرس مرکز آن است. (بندهشن ۱۳۹۵: ۷۵) رشیدالدین، در ذکر تصرف ممالک اقلیم عالم به دست اولاد چنگیز جهان را هفت اقلیم دانسته و می‌گوید: «و اولاد بزرگوار او و آروغ نامدار او در شش جهت هفت اقلیم، مالک تاج و تخت جهان‌داری و والی مملکت بختیاری شده‌اند». (همدانی ۱۳۷۳: ۲۹۳) و پادشاهی آنان را هم‌چون شاهان اساطیری ایران، فرمانروایی بر هفت کشور می‌داند: «انوار معدلت پادشاه هفت کشور» (همان: ۳۷۵) و در نهایت از ایران به عنوان «خلاصه معموره

جهان» یاد می‌شود. (همدانی ۱۳۷۳: ۲۸) و صاف نیز همین نگاه را دنبال می‌کند: «گوی آرزویِ دو جهانی را سُبغه چوگان ارادت سلطان اسلام، فرمانده هفت اقلیم، بانی مانیِ جهانبانی فروغِ آروغ چنگیز خانی، اولجایتو سلطان گردان.» (وصاف ۱۳۸۸: ۳۶۰)

نتیجه

پژوهش حاضر با هدف بیان چگونگی تحول در کارکرد اساطیر و حماسه‌های ایرانی در کتاب‌های تاریخی عهد مغول و ایلخانان انجام یافته است. مورخان این عهد، از اساطیر و حماسه‌های ایرانی برای بیان حوادث و رویدادهای روزگار خویش بسیار بهره برده‌اند؛ در واقع، آن‌ها تاریخ روزگار خویش را بر اساس اسطوره و حماسه تأویل کرده‌اند. در این منابع، اسطوره و حماسه به مثابه ابزاری برای در اختیار مورخان برای بیان اندیشه‌های آنان است، اما کاربرد آن با روش یکسان نبوده است. در نگاهی کلی، می‌توان گفت مورخان این عصر، اسطوره و حماسه را در خدمت اهداف ایران‌گرایانه خویش به کار برده‌اند. در اثری چون *جهانگشای جوینی* که مؤلف متأثر از نتایج ویرانگر مغولان بوده، ایران‌گرایی با نیت مغول‌ستیزی و بازآفرینی جنگ‌های ایرانیان و تورانیان در گذشته اساطیری است. جوینی علاوه بر یادکرد از گذشته پرشکوه ایران و ایجاد فضای حماسی در بیان حوادث و کاربرد لغات حماسی‌گونه روحیه مقاومت و مبارزه ایرانیان را برمی‌انگیزد و تحت تاثیر علاقه به *شاهنامه* از جلال‌الدین خوارزمشاه، رستمی نو ساخته و در پی خلق حماسه‌ای مثنوی است. از طرفی، آثاری چون *جامع‌التواریخ رشیدالدین همدانی* و *تاریخ و صاف* که پس از حوادث مهمی چون نابودی خلافت عباسی، استقرار و تشکیل حکومت ایلخانی و ایجاد آرامش نسبی در سرزمین ایران تألیف شده‌اند، ایران‌گرایی مغول‌ستیزانه به ایران‌گرایی با هدف ایرانیزه کردن ایلخانان مغول تبدیل شده است. مورخان این عهد

س ۲۰ - ش ۷۷ - زمستان ۱۴۰۳ - تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۲۵

برای دستیابی به این مهم، به تشبیه و دیگر صنایع ادبی روی آورده و میان شاهان و پهلوانان عصر خویش با شخصیت‌های اساطیری و حماسی پیوند برقرار کرده‌اند و برخلاف جوینی، شخصیت‌های ایلخانی را به پهلوانان و شاهان ایرانی تشبیه کرده‌اند. در این آثار دیگر خبری از ستیز محتاطانه جوینی با ایلخانان نیست و مؤلفان این آثار به مدح و تمجید آنان پرداخته و در پی بازآفرینی اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی ایران باستان‌اند. از این رو، مفاهیمی چون شاه، فره و ایران‌شهر در منابع این عهد کاربرد فراوانی دارد. جوینی به دلیل اندیشه مغول‌ستیزانه خود هیچ‌گاه آنان را پادشاه ایران خطاب نمی‌کند اما رشیدالدین فضل‌الله و وصاف از ایلخانان با عناوینی چون پادشاه ایران یاد کرده‌اند. در هر سه اثر مذکور پادشاهان از فره برخوردار هستند و از آنان پادشاهانی دادگر و عدالت‌پیشه به تصویر کشیده‌اند. از طرفی، به علت مسلمان شدن شاهان ایلخانی شاهد پیوند دین و سیاست هستیم که این مورد در اثر وصاف بسیار برجسته است. رشیدالدین فضل‌الله نیز، نقش بسزایی در بازبایی مفهوم ایران‌شهر و شاه ایرانی دارد.

پی‌نوشت

۱) در تاریخ بناکتی نیز، در تقابل سلطان جلال‌الدین و چنگیزخان، آگاهانه ابیاتی از شاهنامه در وصف دلاوری رستم در برابر اسفندیار انتخاب شده و میان رستم و جلال‌الدین همسانی ایجاد شده است. (بناکتی ۱۳۴۸: ۳۶۹)

کتابنامه

اوستا، ۱۳۸۵. گزارش و پژوهش دوست‌خواه. جلیل، چاپ دهم، ج ۱ و ۲، تهران: مروارید.

بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ. ۱۳۶۶. *ترکستان‌نامه*. ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، ج ۲، تهران: آگاه.

بناکتی، داود بن محمد، ۱۳۴۸. *روضه اولی الالباب فی معرفه التورایخ و الانساب تاریخ‌بناکتی*. تهران: انجمن آثار ملی.

بهرامی، وحید، اسلامی، روح اله، ۱۳۹۶. *پدیدارشناسی سیاسی فره در اوستا و شاهنامه*. پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۰، شماره ۴، صص. ۷-۴۰.

جوینی، عطاملک، ۱۳۹۴. *تاریخ جهانگشا*. تصحیح و تعلیقات حبیب الله عباسی و ایرج مهرکی، چاپ چهارم، تهران: زوآر.

خاتمی، احمد و قریشی، زیبا، ۱۳۹۱. *افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی*. ادبیات و مطالعات بین رشته‌ای، بهار و تابستان، شماره ۷۰.

دادگی، فرنیغ، ۱۳۹۵. *بندهشن*. گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.

رادمرد، عبدالله، علوی‌زاده، فرزانه، ۱۳۹۰. *نمود هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی*.

شاهنامه پژوهی مجموعه مقالات همایش آغاز هزاره دوم شاهنامه، دفتر سوم.

رستگار، نصرالله، ۱۳۸۴. *مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی*. نشریه آئینه میراث، شماره ۲۹.

سودآور، ابوالعلا، ۱۳۸۳. *فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*، چاپ اول، آمریکا هوستون: میرک.

رودمعجنی، محسن و همکاران، ۱۳۹۳. *بازتاب اندیشه سیاسی رشیدالدین فضل الله همدانی در*

ساختار زبانی مکاتبات وی. *فصلنامه نقد ادبی*، دوره ۷، شماره ۲۷.

شرفی، محبوبه، ۱۳۹۱ الف. *بازتاب اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری عصر ایلخانیبا تاکید بر*

تاریخ جهانگشا و تاریخ وصاف. *جستارهای تاریخی*، سال چهارم، شماره ۲، صص. ۶۹ تا ۹۱.

_____، ۱۳۹۱ ب. *گفتمان اندیشه ایران‌شهری و هویت ملی در تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی*.

مجله تاریخ‌دانشگاه آزاد واحد محلات، دوره ۷، شماره ۲۷، دی، صص. ۵۷ - ۸۰.

شیرازی، ادیب شهاب‌الدین، ۱۳۸۸. *تاریخ وصاف الحضرة*. ج ۴. تصحیح و تعلیق علیرضا حاجیان

نژاد، تهران: دانشگاه تهران.

_____، ۱۳۳۸. *تاریخ وصاف*، به اهتمام حاجی محمد مهدی اصفهانی، ج ۲،

۳، ۵. تهران: رشدیة.

علیجانی، محمد و بزرگ بیگدلی، سعید. ۱۳۹۲. *نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ*

جهانگشای جوینی، *کهن‌نامه ادب پارسی*، سال چهارم، شماره ۱، پیاپی ۷، بهار. ۵۳ - ۶۸.

س ۲۰ - ش ۷۷ - زمستان ۱۴۰۳ - تحول و کارکرد اسطوره و حماسه در کتاب‌های.../۱۲۷

علوی‌زاده، فرزانه و همکاران. ۱۳۸۹. نقش ابیات شاهنامه در انسجام متنی در تاریخ جهانگشا، جستارهای نوین ادبی، شماره ۱۷۱، زمستان، صص. ۶۷ تا ۱۰۸.

فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۴. شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، ج ۱، تهران: سخن.

فضلی‌نژاد، احمد. ۱۳۹۲. بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ نگاری و حماسه سرایی دوره ی ایلخانان، مجله تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، پاییز و زمستان، شماره ۱۲، صص. ۱۴۹ - ۱۸۰.

کاردگر، یحیی، ۱۳۹۵. شاهنامه در تاریخ و صاف. متن پژوهی، شماره ۷۰، زمستان، صص. ۱۱۷ تا ۱۴۱.

کاردگر، یحیی، ۱۳۹۶. وصف و صاف‌گزینشی از تاریخ و صاف. چاپ اول، تهران: صدای معاصر.

کروولسکی، دوروتیا، ۱۳۷۸. احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول. نشریه تاریخ روابط خارجی، زمستان، سال اول، شماره ۱، صص. ۱ تا ۱۶.

کیانی‌مهر، ابراهیم و حاجی‌تقی، محمد، ۱۳۹۸. تحلیل و بررسی مصادیق هویت ایرانی در تاریخ و صاف. تاریخ ایران، پاییز و زمستان، شماره ۸۵، صص. ۱۰۹ - ۱۲۸.

گوهری‌کاخکی، مهشید، ۱۴۰۰. پایداری هویت ایرانی زیر سیطره مغول، چاپ اول. تهران: سخن.

الهیاری، فریدون، ۱۳۸۲. بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التورایخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی. مطالعات ملی، شماره ۱۵، بهار، صص. ۴۸ تا ۶۸.

لین، جورج، ۱۳۸۹. ایران در اوایل عهد ایلخانان. ترجمه سید ابوالفضل رضوی، تهران: امیرکبیر.

مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۷. دموکراسی و هویت ایرانی. ج ۲. تهران: کویر.

مرتضوی، منوچهر، ۱۳۴۱. تحقیق درباره عصر ایلخانان ایران. تبریز: چاپخانه شفق.

مسکویه، ابوعلی، ۱۳۵۸. حکمه الخالده. تحقیق و مقدمه عبدالرحمن بدوی، تهران: دانشگاه تهران.

مقصودی، مرتضی و رادفر، ابوالقاسم. ۱۳۹۰. بازتاب شاهنامه در تاریخ جهانگشای جوینی، کهن‌نامه ادب پارسی، سال دوم، شماره ۱، بهار و تابستان، صص. ۱۰۱ تا ۱۱۲.

همدانی، شیخ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳. جامع‌التورایخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، چاپ اول. تهران: البرز.

حسن‌زاده، اسماعیل، ۱۳۸۲. هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی. مطالعات ملی، شماره ۱۵، صص. ۶۹-۱۰۰.

English Sources

Lane, George. 2003. *Early Mongol Rule in Thirteen - century Iran a Persian Renaissance*. London and New York: Routledge Curzon.

References (In Persian)

- Al-llāh-yārī, Fereydūn. (2003/1382SH). “*Bāz-namāyī-ye Maḡhūme Īrān dar Jāme’o al-tavārīxe Rašīdo al-ddīn Fazlo al-llāh Hamedānī*” (“Representation of the concept of Iran in Jame al-Tawarikh Rashid al-Din Fazlullah Hamadani”). *National Studies Journal*. No. 15. Spring. Pp. 48-68.
- Alavī-zādeh, Farzāneh and Others. (2010/1389SH). “*Naqše Abyāte Šāh-nāmeḡ dar Ensejāme Matnī dar Tārīxe Jahān-gošā*” (“The role of Shahnameh verses in textual coherence in the history of Jahangasha”). *Journal of Modern Literary Essays*. No. 171. Winter. Pp. 67-108.
- Alī-jānī, Mohammad and Bozorg Bīgdelī, Sa’īd. (2013/1392SH). “*Nemūdhā-ye Bar-jaste-ye Hovīyyate Īrānī dar Tārīxe Jahān-gošā-ye Joveynī*” (“Prominent Manifestations of Iranian Identity in the History of Jahangasha Jovini”). *Kohnameh Persian Literature Magazine*. 4th Year. No 1. Series 7. Spring. Pp. 53-68.
- Avestā*. (2006/1385SH). *Gozāreš va Pažūheše Dūst-xāh, Jallīl (Dostkhah report and research, Jalil)*. 10th ed. 1st and 2nd Vol. Tehrān: Morwāīd.
- Bahrāmī, Vahīd and Eslāmī, Rūho al-llāh. (2017/1396SH). “*Padīdār-šenāsī-ye Sīyāsī-ye Farrah dar Avestā va Šāh-nāmeḡ*”. *Political science research paper*. 10th Vol. No. 4. Pp. 7-40.
- Banākātī, Dāwūd ebne Mohammad. (1929/1348AM). *Rowzato al-albāb fī Ma’refato al-tavārīx va al-ansāb (Tārīxe Banākātī) (The first Rozha of al-Albab in the knowledge of al-Turaikh and al-Ansab (historical history))*. Tehrān: Anjomane Āsāre Mellī (Association of National Artifacts).
- Bartol’d, Vasilii Vladimirovich. (1987/1366SH). *Torkestān-nāme (Turkestan down to the Mongol invasion)*. Tr. by Karīm Kešāvarz. 2nd ed. 2nd Vol. Tehrān: Āgāh.
- Dādegī, Faranbaq. (2016/1395SH). *Bondahešn*. Tr. by Mehr-dād, Bahār. Tehrān: Tūs.
- Fazlī-nežād, Hassan. (2013/1392SH). “*Bāz-namāyī-ye Sīmā-ye Kīyānīyān dar Tārīx-negārī va Hemāse Sarāyī-ye Dowre-ye Īlxānān*” (“Representation of the image of Kayanian in historiography and epic writing of the Ilkhanate period”). *Journal of Historiography and Historiography*. Fall and Winter. No. 12. Pp. 149-180.
- Ferdowsī, Abo al-qāsem. (2015/1394SH). *Šāh-nāme*. Ed. by Jallāl Xāleqī Motlaq. 1st Vol. Tehrān: Soxan.
- Gowharī-kāxkī, Mahšīd. (2021/1400SH). *Pāy-dārī-ye Hovīyyate Īrānī zīre Seytare-ye Moqol (Stability of Iranian identity under Mongol rule)*. 1st ed. Tehrān: Soxan.
- Hamedānī, Šeyx Rašīdo al-ddīn Fazlo al-llāh. (2014/1373SH). *Jāme’o al-tavārīx*. Ed. by Mohammad Rowšan and Mostafā Mūsavī. 1st ed. Tehrān: al-borz.

- Joveynī, Attāmalek. (2015/1394SH). *Tārīxe Jahān-gošā*. correction and annotations by Habībo al-llāh Abbāsī and Īraj Mehrakī. 4th ed. Tehrān: Zavvār.
- Kārdegar, Yahyā. (2016/1395SH). *Šāh-nāme dar Tārīxe Vassāf* ("Shnameh in Tarikh Wasaf"). *Journal of Textual Studies*. No. 70. Winter. Pp. 117-141.
- Kārdegar, Yahyā. (2017/1396SH). *Vasfe Vassāf (Gozīnešī az Tārīxe Vassāf (Description of Wasaf (a selection from the history of Wasaf))*. 1st ed. Tehrān: Sedā-ye Mo'āser (Contemporary Voice).
- Kīyānī-mehr, Ebrāhīm and Hājī-taqī, Mohammad. (2019/1398SH). "*Tahlīl va Barrasī-ye Masādīqe Hovīyyate Īrānī dar Tārīxe Vassāf*" ("Analysis and investigation of examples of Iranian identity in Wasaf history"). *Iranian History Journal*. Autumn and Winter. No. 85. Pp. 109-128.
- Krovelsky, Dorothea. (1999/1378SH). "*Ehyā-ye Nāme Īrān dar Ahde Īl-xānāne Moqol*" ("Reviving the name of Iran during the reign of the Mughal Ilkhans"). *Journal of the History of Foreign Relations*. Winter. 1st Year. No. 1. Pp. 1-16.
- Lane, George. (2010/1389SH). *Īrān dar Avāyele Ahde Īl-xānān* (Early Mongol rule in thirteenth-century Iran: a Persian renaissance...). Tr. by Seyyed abo al-fazl Razavī. Tehrān: Amīr Kabīr.
- Maqsūdī, Morteżā and Rād-far, Abo al-qāsem. (2011/1390SH). "*Bāz-tābe Šāh-nāme dar Tārīxe Jahān-gošā-ye Joveynī*" ("Reflection of the Shahnameh in the history of Jahangasha Jovini"). *Kohnameh Persian Literature Magazine*. 2nd Year. No. 1. spring and summer. Pp. 101-112.
- Mojtahed-zādeh, Pīrūz. (2008/1387SH). *Demokrāsī va Hovīyyate Īrānī (Democracy and Iranian identity)*. 2nd ed. Tehrān: Kavīr.
- Mortazavī, Manūčehr. (1962/1341SH). *Tahqīq Darbāre-ye Asre Īl-xānāne Īrān (Research on the era of Ilkhans of Iran)*. Tabrīz: Šafaq.
- Moskūye, abū-alī. (1939/1358AM). *Hekmato al-xāledeh (The wisdom of Al-Khaleda)*. research and introduction abdo al-rahmān Badavī. Tehrān: University of Tehran.
- Rād-mard, Abdo al-llāh and Alavī-zādeh, Farzāneh. (2011/1390SH). "*Nemūde Hovīyyate Īrānī dar Tārīxe Jahān-gošā-ye Joveynī*". *Shahnameh study (Collection of Proceedings of the Conference on the Beginning of the Second Millennium of the Shahnameh)*, 3rd Vol.
- Rastegār, Nasro al-llāh. (2005/1384SH). "*Mašrū'īyyate Hokūmat az Dīd-gāhe Ferdowsī*". *Ayegah Mirasat Magazine*. No. 29. Summer.
- Rūd-ma'janī, Mohsen and others. (2014/1393SH). "*Bāz-tābe Andīš-ye Sīyāsī-ye Rašīdo al-ddīn Fazlo al-llāh Hamedānī dar Sāxtāre Zabānī-ye Mokātebāte Vey*". *Literary criticism quarterly*. 7th Year. No. 27.
- Šarafī, Mahbūbeh. (2012/1391SH). *Bāz-tābe Andīše-ye Mašīyyate Elāhī dar Tārīx-negārī-ye Asre Īl-xānī (bā Ta'kīd bar Tārīxe Jahān-gošā va Tārīxe Vassāf)*" ("Reflection of the idea of divine providence in the historiography of

the Ilkhanid era (with emphasis on Jahangasha history and Wasaf history). Historical Essays Journal. 4th Year. No. 2. Pp. 69-91.

Šaraḡī, Maħbūbeh. (2012/1391SH). *Goftemāne Andīše-ye Īrān-šahrī va Hovīyyate Mellī dar Tārīx-negārī-ye Eslāmī- Īrānī* ("The discourse of Iranshahri thought and national identity in Islamic-Iranian historiography"). *History Magazine (Mahallat Azad University). 7th Vol. No. 27. December. Pp. 57-80.*

Šīrāzī, Adīb Šahābo al-ddīn. (1959/1338SH). *Tārīxe Vassāf*. With the Effort of Hājī Mohammad Maħdī Esfahānī. 2nd and 3rd & 5th Vol. 2, 3, 5. Tehrān: Rošdīyeh.

ī rāzī, Adīb Šahābo al-ddīn. (2009/1388SH). *Tārīxe Vassāfo al-hazare (History of Wasaf Al-Hazra)*. 4th Vol. Correction and suspension of Alī-rezā Hājīyān-nežād. Tehrān: University of Tehran.

Sūd-āvar, abo al-‘alā. (2004/1383SH). *Farre-ye Īzādī dar Āyīne Pādešāhī-ye Īrāne Bāstān*. 1st ed. Āmrīkā (Hoston): Mīrak.

Xātāmī, Ahmad and Qoreyši, Zībā. (2012/1391SH). "Afsānehā va Ostūrehā-ye Īrānī dar Tārīxe Jahān-gošā-ye Joveynī" ("Iranian legends and myths in the history of Jahangasha Jovini"). *Journal of Literature and Interdisciplinary Studies*. Spring and Summer. No. 70.



The Evolution and Function of Myth and Epic in Historical Works of the Mongol-Ilkhanate Era: A Study Based on *Tārīkh-i Jahāngushāy-i Juwaynī*, *Jāmi al-Tawārikh*, *Tārīkh-i Wassaf*

Hasan Shahriyāri

Ph.D. in Persian language and literature, University of Qom

The political and social landscape of the Mongol-Ilkhanate era is intricately intertwined with the prevalent presence of Iranian myths and epics in contemporary historical accounts. The diverse objectives of historians have led to a shift in the role of myth and epic narratives during this period, prompting a need to explore how their usage evolved and understand their potential impact. This study, conducted through a combination of library research and descriptive-analytical methods, has yielded the following findings: 1) Ata-Malik Juwayni drew inspiration from the *Shāhnāme* to craft a prose epic that employed epic characters and settings to express his anti-Mongol and pro-Iranian sentiments. Through skillful parallels between the rulers of the Khwārezm-Shāh dynasty and the Iranians, juxtaposed with the Mongols portrayed as Turanians, Juwayni reinterpreted history through an epic lens, vividly depicting the epic battles of the Iranians. 2) Rashid al-Din Fazlullāh Hamadānī played a pivotal role in acquainting outsiders with the concept of Iranshahri, aiming to establish a foundation for reviving the political ideals of ancient Iran, including the notions of Shah and Iranshahr. 3) By illustrating the governing styles of both mythological and historical Iranian monarchs, Wassaf endeavored to disseminate Iranian culture among the Mongols and Ilkhanates, fostering a more benevolent ruling approach akin to that of Iranian kings. Additionally, Wassaf utilized myth and epic elements to showcase his literary prowess.

Keywords: Myth, Epic, *Tārīkh-i Jahāngushāy-i Juwaynī*, *Jāmi al-Tawārikh*, *Tārīkh-i Wassaf*.